



## سر انجام زندگی

# يك شاعر تو انا

از دهقان زادگان طوس بود . در میان مردم احقرامی پسر داشت و همه او را پنهان مردی بزرگ و درانشور میشناختند . احتیاج بکسی نداشت و از آب و زمین مختصر خود امرار معاش میکرد . در راه تنظیم « شاهنامه » بیست و پنج سال زحمت کشید و همه امیدش آن بود که استفاده این کتاب را چیز به تنها دختر زیبا و محبوب خود کند .

بالاخر پس از نهم سال و کوششهای فراوان « شاهنامه » با مساعدتهای بی دریغ و حسین قلبیه ، ساکم طوس و یحیی دهل دیلم ، در هفت جلد با تمام رسید و شخصی که سمت خوانندگی و نقل اشعار دیگران را داشت تمام را بولدافه همه آنها را بازخواند .

ابوالقاس فردوسی در حالیکه از خوشحالی در پوست نمی گنجید کتاب را برداشت و پامبدرگرفتن جای مردی بنزین نهاد و با وساطت خواجه بزرگ بملاقات سلطان شافقت و کتاب را عرضه نمود .

سلطان محمود با افرادی که رابطه خوبی با خواجه نداشتند در باره جایزه فردوسی مشورت کرد . آنها گفتند : بیست هزار درم بیاورید و این مقدار هم زیاد است چون وی مردی است شیعه . متعجب و اشتهار زبرد را بر مدعای خود گواه آوردند :

خداوند گیتی چو دریا نهاد  
چو هفتاد گشتی برساخته (۱)  
یکی بهین گشتی (۲) بان عروس  
محمد بدو اندرون با علی  
اگر خلد خواهی بدیگر سرای

(۱) اشاره بحدیث سرف : ستفرق امتی علی اثنین و سبعین فرقة ...

(۲) اشاره بحدیث : مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح ...

سگرت زین بد آمد گناه منست؟  
چنین دان و این راه ؛ راه منست  
برین زادم وهم برین بگذرم  
یقین دان که خاک بی حیدرم  
سلطان محمود که خودم می منصب بود تحت تأثیر قرار گرفت و فردوسی را مورد خشم قرار داد ، او که عوارا نامساعد دید شبانه از فرزین فرار کرد و مدت شش ماه متواری بود سپس به طوس آمد و از آنجا راه طبرستان پیش گرفت و نزد سپهبد شهریار ، که از آل باوند و از دوستان و یزد کرده بود رفت و چنین گفت :

من نام محمود را از کتاب خودمیزدادم و بجای آن نام تو را میگذارم . این کتاب همه از اخبار و آثار اجداد است ، و سپس صد بیت شعر را در منضمت سلطان محمود که بر دیبچه کتاب خود اضافه کرده بود و از آن جمله اشعار زیر است برای شهریار خواند :

مرا غمز کردند کان پرسخن  
بمهر نبی و علی شد کرم  
اگر مهرشان من حکایت کنم  
چو محمود را صد حمایت کنم  
پرستار زاده نیاید بکار  
و اگر چند باشد پدر شهریار  
از این درسخن چند را نم همی ؟  
چو دریا کرانه ندانم ؛ همی  
بنیکی نبد شاه را دستگاه  
و سمرله مرا بر نشاندی بگاه  
چو افند تبارش بزرگی نبود  
ننانست نام بزرگان شنود  
شهریار که از دوستان سلطان بود سحر را به سحر از دم خرید و آنها را شست با کمال ادب به فردوسی گفت :

استاد ! از تو نزد پادشاه سعایت کردند که زحمات ترا بهیچ انگاشته و حق تو را نپرداخته است و از طرفی تو از پیروان خاندان پیغمبری و آنها برای دردم و دینار کار نمی کردند !

سالها گذشت ، در روزها یکی پس از دیگری سپری میشد در حالیکه شاعر توانا و حماسه سراي قبال دانشگاه علوم انسانی و در روزها یکی پس از دیگری سپری میشد در حالیکه شاعر توانا و حماسه سراي قبال شاعر گوشت از و اسیر میبرد ، نفاقت و شرف پیری سخت او را رنج میداد و همیشه از نامیاش روزگار سخن میگفت و هر وقت که ساکت میشد در اندیشه بگاه دختر محروم و پیر پناهش که بعد از او تنها خواهد ماند فرو میرفت ...

در سالها بعد و چهارده یعنی همان موقع که کم کم داشت آفتاب عمر ابوالقاسم فردوسی رو به افول میرفت ، سلطان محمود خرامان خرامان از سفر هندوستان بر میگشت و دزد و دیکتی غزین بود که شنید نخست وزیرش احمد بن حسن ممیندی با خود زمزمه می کند و این شعر را

بخواند :

اگر جز بکام من آید جواب  
من و گرز و میدان و افراسیاب  
محمود سؤال کرد : این بیت از آن کیست که آثار جوانمردی از آن هویدا است ، احمد پاسخ داد : متعلق بیچاره فردوسی است که از زندگی هیچ نمر ندید !  
پادشاه ساجانی حزن انگیز گفت : در غزین مرا یاد آوری کن تا چیزی برای او بفرستم و دل او را بدست آورم و عذر گذشته را بخواهم .

شتر از چند در حالیکه شش هزار دینار تحفه های شاه را بار داشتند پس از روزها طی مسافت بیست و هفت روز از قاصدان سلطان محمود ، وارد طوس شدند و در همان حال جنازه فردوسی را از روزانه «رزان» بیرون میبردند ؛ و شخصی فریاد میزد که او را در قبرستان مسلمین دفن نکنید !

بالاخر جنازه فردوسی را در برابر چشمان حیرت زده قاصدان شاه در میان باغی که ملک خود او بود بپاشک سپردند و وقتی هدایا را نزد دختر وی بردند او از قبول خود داری کرد و چنین گفت :

حال کدورت تمنا بدارم را با این اموال آورد نکردم ، من با اختیار ، خودم را با آنها بیالایم ؛  
خرایدا چنین کاری نخواهم کرد ، آنها را از نزد من بیرون ببرید (۱)

(۱) چهار مقاله عروضی تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی - چاپ دفتر ستاره ۷۵

(بقیه از صفحه ۴۴)

عباسیت است ، اما اگر از امکانات مالی و سایر شئون زندگی برخوردار باشیم ، بدون خونسردی نمی توانیم از زندگی بهره مند گردیم ، کسانی که دارای اخلاق نثدی هستند بهر کجا که بروند و در هر وضعی که باشند ، در جهنم قرار دارند که خود و دیگران را میسوزانند .  
از لذت زندگی کاملتر بهره مند گردیم .

امیر المؤمنین (ع) میفرماید : ( لیس الخیر ان یکثر مالک و ولدک ولكن الخیر ان یکثر علمک و یعظم حلمک )

بسیار نیکی و خوشبختی تنها این نیست که اموال و فرزندان تو زیاد شود بلکه در این است که دانش و حلم تو بیشتر گردد .